



روزنامه نگارانی که قاتل و مجرم می سازند!

دکتر نو شیروان کیهانی زاده

تکرار چند عمل مجرمانه پر سر و صدا و اعتراف های چند مجرم در هفته ای که به اول تیرماه ختم شد، چگونگی انتشار گزارش های جنایی در روزنامه ها را که از مدت ها پیش در کشورهای مختلف به یک معضل اجتماعی تبدیل شده، زیر ذره بین برده و در کانون بحث اصحاب نظر قرار داده است. اثرگذاری چاپ خبرهای جنایی، بدون آنکه روزنامه نگار در مورد پیامدهای آن احساس مسئولیت کند، به قدری است که ضرورت دارد ما هم، پس از نزدیک به نیم قرن از ایجاد صفحات حوادث روزنامه هایمان، موضوع را با دقت بررسی کنیم.

پروفسور لارنس کراچمن "استاد" "مدیکال آنترپولویژی" دانشگاه دولتی پنسیلوانیا، شاید نخستین پژوهشگری باشد که "بدآموزی" گزارش های جنایی را به صورتی که اینک نوشتن و انتشار آن در رسانه های چاپی مرسوم است، برای هر جامعه ای خطرناک دانسته و توجه روزنامه نگاران شاغل در این رشته را به مسئولیت اجتماعی خود جلب کرده و خواسته است که راه بی ضرر و تازیه ای برای تنظیم این نوع گزارش ها بیابند تا آسیب کمتری به جامعه وارد شود.

در هفته ای که به آن اشاره رفت، در ژاپن درست دو هفته پس از حمله یک مرد مسلح به چاقو به یک دبستان و قتل هشت نفر بی گناه، یک زن عیناً به همان ترتیب وارد یک کودکستان در توکیو شد و مرئی ۲۳ ساله یک کلاس را که خود را سپر بلای بچه ها کرده بود، چاقو زد. عمل او بین خانواده های ژاپنی تولید وحشت کرد، به گونه ای که روز بعد کودکان خود را به کودکستان ها نفرستادند و اعتراض کردند که اگر واقعه اول باب آب و تاب انتشار نیافته بود، دومی اتفاق نمی افتاد و به این ترتیب ژاپنی ها گناه این حادثه را به گردن روزنامه ها که بدآموزی کرده بودند، گذارند و از روزنامه نگاران خواستند که روش انشاء و انتشار این نوع گزارش ها را اصلاح کنند.

در همان هفته "خوان رایول گارزا" که ضمن کار قاچاق مواد مخدر در آمریکا، پنج نفر را هم به قتل رسانده بود، اعدام شد. وی گفته است که قبلاً در میشیگان یک کارگر ساده بود و نمی خواست آزارش حتی به مورچه برسد، ولی قهرمان سازی روزنامه ها از قاچاقچیان که به نام و ثروت رسیده بودند، او را تشویق کرد که به این کار رو آورد و مرتکب قتل شود. پس از ارتکاب هر قتل، روزنامه ها او را که متواری بود، بزرگتر می کردند و او بیشتر تشویق به جنایت می شد و... به این ترتیب، خوان هم همه کاسه و کوزه ها سر روزنامه هاشکست.

"مایکل کلی پول" نیز پس از هزار بار دزدی و گذراندن بیش از نیمی از عمر خود در زندان، در هفته مورد بحث، گناه ادامه دزدی های خود را به گردن روزنامه ها انداخت و گفت که اگر پس از هر بار دستگیر شدن، دزدیهایش را اعمالی "شگفت انگیز" جلوه نمی دادند و عکسش را چاپ نمی کردند به این کار که خود می داند آسیب رساندن به مردم و جامعه است، ادامه نمی داد. یکی از روزنامه های آمریکا این اظهارات مایکل را در صفحه اول خود و از موضع انفعالی منعکس کرد تا شاید انجمن های روزنامه نگاری راه واحدی که به صورت یک اصل درآید، برای کاهش این بدآموزی ها پیدا کنند.

در همان هفته در حومه شهر هوستن آمریکا، یک زن ۲۶ ساله به نام "آندریا پیترز" که در طول هفت سال پنج کودک به دنیا آورده و کوچکترین آنها شش ماهه بود (یعنی سه ماه پس از هر وضع حمل بار دیگر حامله شده بود) در غیاب شوهرش که کارشناس رایانه های یک مرکز فضایی آمریکاست، هر پنج کودک خود را یکی پس از دیگری در وان حمام به زیر آب فرو برد و خفه کرد و سپس اجساد آنها را روی یک تختخواب در کنار هم گذارد و به شوهرش تلفن کرد که لازم است فوراً به خانه بازگردد.

روانپزشکان در نخستین روز، این عمل را به حساب

افسردگی خاص که چنین زنانی پس از زایمان چهارم و یا پنجم به آن دچار می شوند Depression Postpartum نامیده می شود، گذارند. ولی دوروز بعد پلیس پس از بازرسی دقیق منزل، جعبه ای حاوی ده ها خبر بریده شده از روزنامه ها مربوط به قتل بچه ها توسط مادرانشان که در دو سال اخیر چاپ شده بود، به دست آورد، لذا این جنایت هم به حساب روزنامه های آمریکا گذارده شد.

چرا مسوولیت این قبیل رویدادها به حساب رادیو و یا تلویزیون گذارده نمی شود؟ برای این که اولاً جز در چند کشور که تعداد آنها از انگلستان دست کمتر است، در سایر کشورها این دو رسانه متعلق به دولت هستند و این نوع اخبار را جز در موارد استثنایی، آن هم به نقل از اطلاعیه های رسمی پخش نمی کنند و در کشورهایی هم که رادیو - تلویزیون غیردولتی وجود دارد. اولاً رادیو به دلایل فنی نمی تواند وارد جزئیات شود و مطالب آن عمیقاً در ذهن نقش نمی بندد و تلویزیون خبر را با عکس و فیلم پخش می کند و صحنه جنایت را نشان می دهد که عبرت آموزیش بر بدآموزی می چربد و مجله که فرصت بیشتری برای تهیه جزئیات دارد به قسمت جالب و داستانی ماجرا و یا ذکر مصیبت و فاجعه می پردازد که بدآموزی آن هم زیاد نیست مخصوصاً که سردبیر مجله وقت بیشتری برای تفکر روی موضوع و مشورت با روانشناس و جامعه شناس دارد و چون مجلات خارجی به صورت خرید مطلب کار می کنند، معمولاً از کار روزنامه نگاران مجرب بهره می گیرند تا مبتدی و آماتور.

سال های سال است که آن دسته از کشورهایی که روزنامه دولتی دارند و ممالک سوسیالیستی نیز از جمله آنها هستند، به این دلیل از دولتی بودن روزنامه ها دفاع می کنند که نیازی به کسب تیراژ و در نتیجه آگهی بیشتر ندارند تا خبر جنایی چاپ کنند و یا این که این اخبار را بیش از آن چه که لازم است آب و تاب بدهند و اگر هم لازم

باشد که گاهی چنین خبرهایی چاپ شود، در نوشتن آن دقت کافی می‌کنند، قسمت‌هایی را که ممکن است بدآموزی داشته باشد، حذف می‌کنند و همراه با نصایح و نتیجه‌گیری که مانع از تکرار ماجرا شود، منتشر می‌سازند.

تا این لحظه، این استدلال که مورد حمایت جامعه شناسان است، رد نشده است. همین جامعه شناسان و همین روزنامه‌های متعلق به دولت‌ها، هر بار که در مدارس آمریکا هفت تیرکشی می‌شود، تکرار آن را به حساب روزنامه‌های این کشور می‌گذارند و استدلال می‌کنند که روزنامه‌های جنجالی برای کسب مقدار بیشتری پول حاصل از افزایش آگهی و تیراژ، بدون احساس مسئولیت اجتماعی به بزرگ کردن این قبیل اخبار اقدام می‌کنند. نتایج سنجش افکار خانواده‌ها و خوانندگان روزنامه هم موید درستی نظریه جامعه‌شناسانی است که بارها گزارش داده‌اند اخبار جنجالی دارای بیشترین خواننده است، ولی حدود نیمی از این خوانندگان با وجود داشتن کشش به خواندن این اخبار، از انتشار و نحوه انعکاس آنها ناراضی هستند. به عبارت دیگر، "درصد" خواننده راضی آنها کم است و معیار نرخ گذاری، "خواننده راضی" است نه، بالا بودن

درصد خواننده.

جز در ایران، در کشورهای دیگر، البته معدود کشورهایی که روزنامه دولتی دارند، به ابتکار خود خبرجنایی نمی‌نویسند، جز این که از منابع دولتی به آنها داده شود و می‌کشند که آن را هم به صورتی بنویسند که از قالب اطلاعیه خارج نشود و مسئولیت بدو یا خوب آن را هم بر عهده نمی‌گیرند.

ذکر این نکته هم ضروری است که حتی در آمریکا، روزنامه‌ها طی دو دهه اخیر صفحات حوادث خود را حذف کرده‌اند و خبرهای حادثه‌ای را در صفحات مختلف خود در کنار اخبار داخلی چاپ می‌کنند.

سال‌ها بود که تقریباً در همه کشورهای زبان‌گفته می‌شد اگر اخبار جنجالی ننویسیم تیراژ به دست نخواهیم آورد که در ایران، یک روزنامه غیرخصوصی ثابت کرد که چنین نیست. روزنامه همشهری از بدو تأسیس، از انتشار اخبار جنجالی اکراه داشت و می‌بینیم که تیراژ اول را هم دارد. البته اخبار حوادث و اتفاقات از قبیل تصادفات رانندگانی، حریق و امثال آنها و حتی خبرهایی که در جهان از آنها به عنوان "تلخ و شیرین" نام برده می‌شود، خبر جنجالی و خبر بدآموز محسوب نمی‌شود.

نگاهی به خودمان

این سطور را، فردی می‌نگارد که سال‌ها در تهران حادثه‌نویس و دبیر صفحه حوادث و مدیر یک برنامه رادیویی از این دست تحت عنوان "در گوشه و کنار شهر" بود و در این زمینه تجربه فراوان دارد. برای این که به بدآموزی این نوع خبرها پی ببرید، چند مثال می‌آورم:

گمان می‌کنم در سال ۱۳۳۷ بود، یک روز دکتر حسین معرفت، رییس وقت بیمارستان دولتی و رایگان لقمان‌الدوله ادهم که بخشی برای درمان مسمومین شهر داشت (هنوز هم دارد) خبرنگاران حوادث روزنامه‌ها و از جمله مرا به دفتر خود دعوت کرد. ما را به یک سالن بخش مسمومین برد و چند نفر را که برای خودکشی واجبی خورده و بستری بودند، نشان داد و سپس دفتر ثبت نام بیماران و دفاتر آمار ماه‌های قبل را بر ایمن ورق زد و گفت: ببینید در طول هفت ماه در تهران تنها یک نفر با خوردن واجبی قصد خودکشی کرده بود که یک روزنامه آن را با ذکر "واجبی" چاپ کرد. پس از چاپ خبر همه فهمیدند که با واجبی هم می‌شود خودکشی کرد و نتیجه آن شد که طی یک هفته، هشت نفر را به اینجا آوردند که واجبی خورده بودند و همان طور که می‌بینید هنوز



پنج نفرشان بستری هستند و اگر بمیرند روزنامه قاتل آنهاست. (خوشبختانه هیچکدام نمرند).

یک روز هم آقای عالی، معاون وقت دادسرای تهران - که اخیراً فوت شد و یک قاضی مهربان و شایسته بود - به من گفت در همه دوران کارم در دادگستری فقط به یک مورد قصد تجاوز به محارم برخورد کرده بودم. نمی دانم خبرنگار یک روزنامه از کجا این خبر را به دست آورد و چاپ کرد و موجب شد که ظرف ده روز اخیر، پنج مورد مشابه دیگر رخ بدهد. دلیل هم این است که مردم باور داشتند که اگر این عمل روی دهد از آسمان خون می بارد، ولی انتشار خبر در روزنامه قبح آن را شکست و ترس ها فرو ریخت و افراد دیگری مرتکب آن شدند. این قضیه به سندیکای نویسندگان و خبرنگاران ایران کشانده شد. هیأت مدیره سندیکا و روزنامه نگاران واقع بین و مردمی، پس از تلاش همه جانبه توانستند ترتیباتی را به اجرا بگذارند تا دیگر این قبیل خبرها در مطبوعات منعکس نشود.

در دهه ۱۳۴۰ خبری در یک روزنامه تهران چاپ شد مبنی بر این که در یک شهر کوچک، پسری مادرش را کتک زده است، عملی که در فرهنگ ایرانی بسیار زننده است. چاپ این خبر "تابو" را شکست و "عمل" در نقاط دیگر تکرار شد. جالب این که با اخطار یک فرمانده ژاندارمری به ناشران روزنامه ها، چاپ چنین خبر بدآموزی متوقف گردید.

در همان دهه، اخبار فرار دو دختر از اهواز برای هنرپیشه شدن در تهران همراه با عکس در یک روزنامه انتشار یافت که باعث فرار ده ها دختر دیگر از خانه شد. به گونه ای که به اعلام جرم دادستان وقت بر علیه روزنامه انجامید و تا مدت ها روزنامه ها از چاپ اخبار فرار دختران اجتناب می کردند.

ذکر مثال برای به خود آمدن روزنامه ها و دقت در انتشار خبرهایی که ممکن است بدآموزی داشته باشد و باعث رواج عادات بد و زیان آور در جامعه شود، کافی است. جنایی نویسی و نوشتن مطالبی که امکان بدآموزی دارد در سال های اخیر در سراسر جهان مورد تجدید نظر کامل قرار گرفته و روش تازه و احتیاط آمیزی در

پیش گرفته شده و دیگر، اخبار خبرگزاری ها در این زمینه عیناً به چاپخانه فرستاده نمی شود، زیرا که خبرگزاری ها از خود سلب مسوولیت کرده اند و رسانه هایی را که مشترک اخبار آنها هستند، مسوول مستقیم انتشار اخبار دانسته و تأکید کرده اند که مطلب را برای رسانه ها ارسال می کنند، نه مستقیماً برای مردم. آنها نقش انتقال خبر از منبع آن به رسانه ها را ایفا می کنند و این رسانه ها هستند که وسیله انتقال خبر و نظر به مردمند و می توانند هر قسمت از خبر را که لازم بدانند انتخاب، و بر پایه تشخیص خود تنظیم، ویراستاری و سابقه نویسی کنند. بهره برداری خبر با

ریشه یابی چند حادثه هولناک اخیر در آمریکا و ژاپن نشان می دهد نحوه چاپ اخبار جنایی در ایجاد انگیزه های بز هکارانه در مجرمین تأثیر مستقیم داشته است

خود آنهاست.

مطبوعات ایران تا سال ۱۳۳۶ دارای صفحه حوادث نبودند و اخبار جنایی در اولویت قرار نداشت و مورد توجه نبود و اگر در این زمینه خبری از منابع مربوط می رسید، در کنار سایر خبرها چاپ می شد. در این سال برای آشنایی روزنامه های ایران با روش های تازه روزنامه نگاری، یک استاد آمریکایی به نام دکتر ویلسون که رییس دانشکده روزنامه نگاری دانشگاه ایالت یوتا بود به ایران آمد و ماه ها به تدریس نظری و عملی فنون خبرگیری، خبرنگاری، دبیری خبر و سردبیری روزنامه به روزنامه نگاران ایران پرداخت که ایجاد صفحات حوادث و ورزشی و توجه به اخبار هنری

و مطالب شهری حاصل همین آموزش بود. از آن زمان تا به امروز هم در ایران تحول زیادی در این زمینه روی نداده است و پایه پای پیشرفت های روزنامه نگاری جلو نرفته ایم و به عقیده من بسیاری از مسایل جامعه ما هم به همین دلیل است.

جوزف ادیسون در اولین سرمقاله Spectator (به معنای شاهد و ناظر) - نخستین مجله جهان - که روز ۲۶ آوریل سال ۱۷۱۱ میلادی (۲۹۰ سال پیش) در انگلستان انتشار یافت، نوشت که چون می خواهد آموزگار عموم باشد، زحمت انتشار این نشریه را بر خود هموار کرده است؛ و از همین روز، مهمترین وظیفه جراید آموزش عمومی شناخته شده است که بعداً اطلاع رسانی و قوه چهارم دموکراسی بودن هم بر این مهم اضافه شد. پس از مدتی، مورخان هم قلمرو "روزنامه نگاری" را همان قلمرو "تاریخ" اعلام کردند و گفتند هر چه امروز "خبر" نام دارد، فردا "تاریخ" نامیده می شود، لذا روزنامه نگار باید همان دقت مورخ را داشته باشد، زیرا که او است که سنگ اول را می گذارد و مورخ بعداً آکاری را راندن می کند، بنابراین نباید از آغاز گمراه شود.

به نظر نگارنده، رسانه های وطن، که از ۴۵ سال پیش با آنها بوده ام، به اندازه رسانه های کشورهای صنعتی، و وظیفه آموزشی خود به معنای بالابردن معلومات عمومی جامعه را در اولویت قرار نداده اند و برای آن برنامه مدون نداشته اند و اگر مواردی دیده شده، ابتکار انفرادی پاره ای از روزنامه نگاران بوده است.

به اقتباس از روزنامه های اروپای غربی و آمریکا که هر روز دارای یک صفحه تحت عنوان Focus و یا Forum هستند که هدف از آن، تشریح و باز شکافی یک مسئله روز با هدف آموزشی است از سال ۱۳۴۷، صفحه پنجم روزنامه اطلاعات به چنین صفحه ای اختصاص داده شد و چون واژه معادل یافت نشد، عنوانش را "گزارش روز" قرار دادند که مفهوم "فیچر خبری" هم می دهد که متأسفانه پس از چند سال، در روزنامه های ماکاملاً تبدیل به "فیچر خبری" شده و هدف آموزشی آن کم رنگ گردیده است.